



فرید سیاوش

پرسشی نه از جنس باید بل از جنس شاید، شاید بدانیم یا ندانیم که روشنفکر در قرن بیست و یکم، با معرفت شناختی دوجوانپ و شبکه ای، وارد گفتمانهای بازنشده گردیده است. اتمسفر پسته ای که ما در آن نفس کشیده ایم، در زمال حال فقط پدرد فوسیل شناسی میخورد. پرون آمدن از خود و پریدن از لاک های پولادین، بمعنای پرسمیت شناختن آزادی است. تن دادن به تفاوت و چندین صدایی در واقع پرسمیت شناختن اندیشه و اندیشیدن است. چیزی که حزب ما در فضای دیروزینه ی خود به آن کمتر وقعی گذاشته بود.

بگذر ز سر آب و به پهنای هوا ساز

این نکته نبیند مگر آن دیده که بیناست

علامه اقبال

ما در جو تکثیر تفکرات، پرتاب شده ایم و اگر بخواهیم بعنوان روشنفکران قرن بیست و یکمی، خود را بر افزایش، بدون برخورد انتقادی و تسویه حساب با اخلاقیات گذشته، تفکرات بعیده، پگو مگو های مومیایی شده و سرانجام بدون تسویه حساب با انحرافات و اشتباهات دوران حاکمیت، هرگز قادر نخواهیم بود که در باغچه های شهید، گل آفتابگردان بکاریم.

با گذار از قرن بیستم به قرن بیست و یکم، تفکر نظامند جامعه بشری نیز دچار تحولات شگفتینز تاریخی شده است.

ما در عصر جهانی سازی سرمایه نفس میکشیم، عصریکه نیو لیبرالیسم اش با تمام قدرت ایدپولوژیک و تکنولوژیک در خدمت بلند بردن گراف سود و سرمایه می باشد... کشور ما که از



چندین سال بدینسو دچار بحران سیاسی - نظامی است و بحران از دوره ای بدوره ای پیشکلیظ تر انتقال یافته است هم اکنون در ژرفنای بحران قرار دارد. وضعی که با تمام خشونت و امکانات جهانی سازی بوجود آورده شده است تا زمان های طولانی همچنان ادامه خواهد یافت و نیرو های مترقی در کشاکش اوضاع موجود به علت تشنیت و پراگندگی، به خویش نیامدن، دور شدن از اندیشه های عصر جاری، پیچیدن در روش های کلاسیک... به حیث یک نیروی چاره ساز مطرح نمی باشند و شاید تا سالیان ما در چنین وضعی قرار داشته باشیم؛ اگر بخود نیایم نیرو، توان و ظرفیت های خود را در یک کانال سرازیر نکنیم.

من در این بحثی از چنس گفتمان، برای شکل گیری جنبش خود آگاه و مترقی نسخه نمیدهم ولی این پرسش را مطرح میکنم که ماموریت ما در این موقعیت چیست؛ در کنار دهها پاسخ، پاسخی عقلانی تر و منطقی تر جلوه گر میگردد؛ همقدم با نقد و روشنگری، کار خستگی ناپذیر برای تحقق پروسه وحدت میان همه جزایری که از بدنه حزب وطن (حزب دموکراتیک خلق افغانستان) پیمان آمده اند. این گزینه اول است، درس بزرگ زندگی و مبارزه سیاسی اینست تا فرا ساختاری فکر و عمل کنیم. پرداختن به بحران افغانستان، جنبش کلان، نیرومند و ایستاده در صحنه میطلبد.

مسلمآ پرداختن به مسایلی (پراپلماتیک) که از چهار طرف ما را در خود پیچانیده است، از الزامات وحدت است. حرکت پسوی این هدف بزرگ از ما می خواهد تادر گام نخست به دیالوگ ها و مکالمات حضوری در سطح هسته های کوچک اقدام نماییم و تمام پرسش هاییکه از دیروز تا امروز یخن ما را گرفته است، صرف نظر از تفکیک نقش افراد به تشخیص علت چنچال ها و اشتباهات، عالمانه و شفاف بدور از تسویه جسدی برخورد نماییم.

قصد ما در گام نخست تصفیه حساب با اشتباهات فکری و عملیست، در این زمینه اشتباه عملی را هر کدام ما حس میکنیم ولی تا هنوز نفهمیده ایم که یک اشتباه عملی از کجای ذهن تراوش میکند؛ ما موظف به اندیشه شناسی خود می باشیم تا اندیشه ها را پیشکلیظ نادرست آن که بچای اوقیانوس زلال و نیلگون پسوی دریا های سرخ و خونین می رود، تکرار نکرده باشیم.

هر فرد موقعیت فعلی خود را و موقعیت دیروزینه خود را با برخورد نقادانه مورد تطهیر و تکامل قرار دهد مشروط براینکه این برخورد در فضای خود اندیشی، گذار از پیگانگی پسوی آزادی به مدد عقل نقاد انجام پذیرد. و گروه ها نیز با برخورد نقادانه از موضع خود اندیشی و عقل نقاد



میتوانند خود را پی رحمانه و سازنده مورد بررسی قرار بدهند. و هیچ پیش فرضی «اصولی و غیر اصولی»، «مخالف یا موافق پلینوم هژدهم»، و هیچ مطلق؛ واسکت انفجاری پر تن آسیب شناسیک دیالوگ ها نگردد.

این دیالوگ ها و مکالمات را که در درون فضای هسته های خصوصی قسماشکل گرفته اند و خواهند گرفت، پسوی گفتمان های متنی ارتقا بدهیم تا از درون تقسیم بندی گفتمان ها به پلاتفرم مشخص دست بیاپیم. تا در دریای نقد خود را شستشو ندهیم، و تا زیر نور درخششان خرد و انصاف، خرمایی نشویم پذیرفتنی نخواهیم شد.

ما فعلاً در قلمرو خارج از قدرت به آن مفهومی که ما قدرت را می شناختیم قرار داریم. در این موقعیت که ما دچار پراتیک دولتی و پراتیک توده پی نیستیم، میتوانیم پیشتر انرژی ذخیره ای خود را در مورد باز شناسی و تبدیل شدن به نیروی سازنده و آگاه به مصرف پرسانیم. چون دچار بودن با قدرت دولتی تمام انرژی هارا بشکل پروکراتیک خود از ما ربوده بود. حالا پرماسست تا بمثابة انسانهای تپنده، پیشرو و آگاه از موقعیت آپژه به موقعیت سوژه عبور کنیم.

ماموریت فعلی ما در چنپ سایر نیرو های مترقی و دموکرات، ساختن فکری خود ماست. هر فرد به تنهایی باید خود را فلتر کند با خود و گذشته خود صمیمانه و صادقانه تصفیه حساب کند. به همین طور هر کتله و گروه می پایست با خود و گذشته ای سیاسی خود تصفیه حساب کنند. خوب و بد مطلق وجود ندارد.

ما باید آماده شویم تا خود را از قطعیت یافتگی و مرجعیت هایی "قدرت" رهایی بخشیم. دیروز و آرزو های آن مال دیروز بود. اگر امروزی و نو نشویم، دستی شکسته امیل گردن خواهیم بود.

در حقیقت وضعیت ما و چنپش صدمه دیده روشنفکری که هنوز از زیر حوادث کمر شکن قامت راست نکرده است اجازه نمیدهد تا خود محور و تک صدا چلوه نمایی نموده و دست به بازی های هوس آلود و تکانهنده سیاسی بزنیم.

باور ما اینست که نباید در خط حس ها و شناخت های ناپخته و عمل های سطحی و غیر متفکرانه و تا سودمند قدمی رنجه کرد.



تک صدایی و روایت های کپی به لحاظ تاریخی با هویت جدید ما سازگار نیست، ما اگر میخواهیم که مانند آدمهای قرن بیست و یکم پیاندیشیم می بایست در سیمای شخصیت های منتقد و ساختار شکن قد پر افراشت. این سنت در بُعد ایدیولوژیک و پیولوژیک مطرح می باشد و طیفه داریم تا نگذاریم در اندیشه و ساختار ما ایدیولوژی و پیولوژی به سنت تبدیل شوند.

اگر ما موفق نشویم که از یکسو با پراه اندازی دیالوگ ها در هسته های کوچک و بزرگ پسوی پلاتفورم آگاه پرسیم و از سوی دیگر با اقدامات عملی، ممکن و سریع به همفکری، همکاری، انتلاف، اتحاد و سرانجام وحدت تشکیلاتی دست یابیم، هیچ پاسخ قناعت بخشی به نسل فردا چه، که برای نسل حاضر در صحنه هم نخواهیم داشت. و برای وطن و خلق وطن هم کاری را که لازم است و رسالت ماست انجام داده نخواهیم توانست.

هر نفس نو می شود دنیا و ما

بی خبر از نوشتن اندر بقا

مثنوی مولوی